

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

استاد محمد نسیم "اسیر"

چه دنیائی ست!!!

خاطره ای از خاطره ها

اخیرا از هر دهن ، از هر رادیو، از هر تلویزیون و در هر نشریه و هر صفحه انترنتی، مطالب ارزنده ای در باره کارنامه های دوران شاه امان الله خان غازی می شنویم و می خوانیم. علاوه بر این 19 اگست در جریان خبرها در تلویزیون ملی افغانستان دیدیم که آقای کرزی با وجودی که آن روز پر افتخار و با عظمت و پر میمنت را رسماً تجلیل نکردند، اکلیل گلی در پای مینار استقلال بغرض تجلیل ازین مرد نامی و محصل استقلال سیاسی وطن گذاشت و همان تلویزیون ملی فلم جریان سفر امان الله خان را در اروپا نیز نشان داد که من متأسفانه تنها بخش اخیر آنرا دیده توانستم. با دیدن این فلم و توضیحات گوینده آن فلم ، بی اختیار مقوله «چه دنیائست» که در پیشانی این نوشته عنوان شده است بر زبانم جاری شد.

در کابل نازنین در هر مورد اصطلاحات عامیانه خاصی داشتیم، از جمله در برابر تحولات و تغییرات بی سابقه و آنی، با تعجب گفته میشد ، چه دنیائست ، چه بود چه شد ، عجب چه گرمکی آمده و غیره. با تذکر این مقوله یادم آمد از دورانی که ما تازه پشت لب سیاه کرده و یک مقدار احساساتی هم بودیم ، از بزرگان خانه با یک عالم احتیاط و به چار طرف نظر انداختن، نامی از امان الله خان و جهاد در برابر انگریز و علاقه مندی اعلحضرت غازی به وطن و ترقی و آرامی مردم می شنیدیم. علاوه بر این قصر با عظمت دارالامان که به همان نام مسمی بود، خط آهن ترانسپورت شهری که نمونه های آن تا هنوز در همان دارالامان باقی مانده است، شواهدی دیگری بود که نشان میداد، شاه امان الله غازی گامهای استواری در راه ترقی و تعالی وطن و آرامش و سعادت مردم برداشته بود.

بزرگان خانواده با یاد آوری ازان دوره شکوفان ، به ما بار بار اکیدا توصیه میکردند، که نباید در جائی و در ملاء عام از امان الله خان و کارنامه هایش نام ببریم زیرا گفته میشد، "دیوارها موش و موش ها گوش دارند" تا نکند موشهای گوش دار با راپور دادن ، آزار و اذیتی برای ما خلق کنند.

احساسات ما جوانان روز تا روز گرم تر و قید و قیود موش های گوش دار هم بیشتر می شد. از طرفی هم مجریان امور خیلی می کوشیدند تا این نام دوست داشتنی را حتی از صفحه تاریخ وطن بزدايند. چنانچه در کتاب های درسی مکاتب این نام کم تر وجود داشت. حتی تلاش

ورزیدند "دارالامان" را به "دارالفنون" و یا "نوی کابل" تبدیل کنند که خوش بختانه چون این نام دوست داشتی در خاطرات مردم کابل حک شده بود ، لهذا "دارالامان" تا امروز زنده و پا برجای باقی ماند. اما اینکه جنگ های تنظیمی چه مصیبت را بر این قصر زیبا و تاریخی و با عظمت به بار آورد و با راکت های کور، آن هوا و فضای دل انگیز را به خرابه و ویرانه ای مبدل ساخت، غم جانکاه دیگرست .

پغمان از تفریحگاههای بی نظیر شهر کابل بود، امیدوارم اکنون هم با همان عظمت پابرجا باشد و قسمی که درنده خوئی و جاه طلبی های تنظیمی ویرانی و تباهی بزرگی را دامنگیر شهر زیبای کابل ساخت، پغمان ازان در امان مانده باشد. اتفاقا بنیاد این تفریحگاه هم در دوران همان شاه وطن دوست گذاشته شده است. این شهرک زیبا با آب و هوای گوارا و با طراوت ، همان بهشت موعود را ماناست که خداوند برای بندگان صالح و نیکوکار خود وعده داده است. می گویند امیر فیصل شاه عربستان سعودی ، زمانی به دعوت رسمی ظاهرخان مرحوم سفری به کابل کرده و یک روزی را هم در پغمان گذرانده بود ، در پایان روز با حسرت به ظاهرشاه اظهار داشته بود که در حقیقت « جنات تجری من تحتهاالانهار » را شما در پغمان خود دارید.» و این حقیقتی بود که شاه عربستان آن نعمت خداوندی را بچشم سر در پغمان مشاهده کرده و از آن محظوظ و مشعوف شده بود.

طاق ظفر به مانند دروازه دخول درین تفریحگاه قد برافراشته و بر عظمت آن می افزود. شیفتگان این تفریحگاه از باغی در تپه که به نام تپه اعلیحضرت شهرت داشت، تا دل دره پغمان فاصله طولانی را در باغها و خیابانهای منظم پوشیده با درختان پرگل و بعضا پر از میوه با فرحت و مسرت طی می کردند.

روزی در اوایل جوزای سال 1330 شمسی ، پوره پنجاه و نه سال قبل، با دوستی همدل و همناوا عزم گلگشت پغمان کردیم و با رسیدن به قریه « چندل بائی » آخرین ایستگاه وسایط نقلیه از کابل و اولین قریه در آغاز صیفیه پغمان، تصمیم گرفتیم از همانجا تا دل دره قدم زنان و تفریح کنان از هوا و فضای بهشت آسای آن بهره مند شویم. با گذشتن از طاق ظفر آهسته درودی به روان پاک امان الله غازی فرستاده و بعد تا رسیدن به دره ، چندین بار ازین نام نیک به احترام یاد کردیم و با حسرت گفتیم:

ای کاش شاه امان الله تا دوران ما بر اریکه سلطنت می بود تا افغانستان عزیز بر مدارج عالی ترقی و تعالی میرسید و امروز در صف ممالک پیش رفته جهان قرار می داشت. در بازگشت از پغمان و عبور از طاق با عظمت ظفر متوجه گردیدیم که از دریچه ای در پایه غربی طاق امکان بالا رفتن بر بام آن میسر است و هردو خود را از زینه باریک بر سر طاق ظفر رسانده و از انجا در دامنه وسیع پغمان که تا حاشیه شهر زیبای کابل با سرسبزی و طراوت وسعت داشت ، نظر انداخته و لذت بردیم و بار دیگر با سرگوشی یادی ازان راد مرد نموده و چون طبع روان بود، فی البدیهه سه بیت در تقبیح از شرایط جاری و تمجید از شاه امان الله غازی سرودم که بعدا در ده بیت تکمیل شد. از انجا که روز تا روز به تعداد دیوارهای موشدار و موشهای گوشدار افزوده می شد، شعر را طور کاملا خصوصی با خود نگهداشته، حتی از خواندن آن به دوستان همدل هم خود داری کردم، تا بالاخره با گذشت زمان در بین اوراق متعدد به دست فراموشی سپرده شد، که خوش بختانه امروز با مرور به دفتر خاطرات زمینه نشر آن میسر گردید.

چرا آن عزت و آن غیرت افغانیان گم شد چرا آن مردم با همت و با عز و شان گم شد
چرا سر حلقه جمعیت اشراش شد "ظاهر" چرا زین سرزمین ای دوستان امن و "امان" گم شد
فلک! ای کیچ نهاد دون پرور، داد از دستت که زاغ آمد درین باغ و نوای بلبلان گم شد

نفاق و دشمنی و خانه ویرانی گذشت از حد ز یاران موافق یک قلم نام و نشان گم شد
ز پیران پاکنفسی و مروت رفت، صد افسوس شجاعت، همت و مردانگی هم از جوان گم شد
چرا این باغ و این بستان همه تاراج گلچین شد مگر از این چمن ای همنوایان، باغبان گم شد
همه غرقیم در ظلمتسرای جهل و نادانی چرا آن پیشوای فضل و دانش، از میان گم شد
مشو مغرور قتل و غارت این ملک ای ظالم که چون تو دیده ام، بسیار از آدم کُشان گم شد

بسی رونق گرفته شیوه کار ستم کیشان

گمان دارند "اسیر" ما که هست آتش زبان گم شد

(فرانکفورت - 18 اکتوبر 2010)